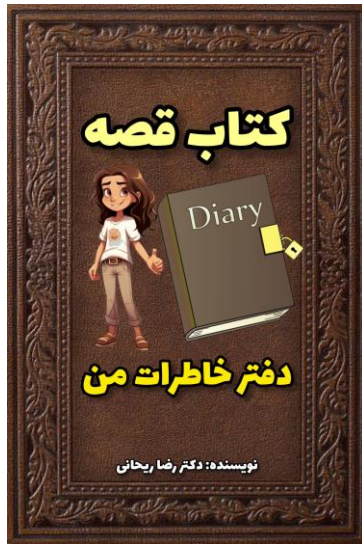


به نام خدا

قصه دفتر خاطرات من

نویسنده: دکتر رضا ریحانی | درمانگر مجاز ICEEFT کانادا

ویژه کودکان ۴ تا ۹ سال



هدف: کودکان از سن ۳ سالگی به بعد باید متوجه «خصوصی بودن» برخی اندام های بدن خود شوند. قصه در مورد پنهان کردن اندام خصوصی می تواند به کودکان اهمیت مخفی کردن اندام خصوصی از دید دیگران را بیاموزد. با قصه « دفتر خاطرات من» کودکان یاد می گیرند که کسی حق ندارد اندام خصوصی آن ها را ببیند یا دست بزند.

امروز حال ستاره خیلی خوب نبود. او انگار دلش شکسته بود. پدرش به او قول داده بود که اگر نمره های خیلی خوب بگیرد، برایش یک کفش ورزشی خوشگل می خرد. او خیلی تلاش کرد و تمام نمره هایش خیلی خوب شد. انتظار داشت پدر همان کفش هایی که قول داده بود را بخرد. اما پدر فراموش کرده بود. برای همین، دلش شکست و خیلی ناراحت شد. او وارد اتاقش شد و دفتر خاطراتش را باز کرد.

یک صفحه از دفتر خاطراتش را باز کرد. او خیلی غمگین بود. قطره ای اشک روی صفحه دفترش ریخت و بعد نوشت: « پدرم قول داده بود اگر نمره هایم خیلی خوب شد، برایم کفش ورزشی قشنگ بخرد. اما او به قولش عمل کرد. برای همین، دلم شکسته و خیلی ناراحت و غمگینم!» و بعد صدای هق هق گریه های ستاره بلند شد. کمی بعد، ستاره دفتر خاطراتش را بست و داخل کمدش گذاشت. جایی که هیچ کسی حق دیدن آن را نداشت.

ستاره هر وقت از کسی ناراحت می شد، در دفتر خاطراتش می نوشت. اگر آرزوی بزرگی داشت، در دفترش می نوشت. او حتی عکس هایی که دوست داشت را در دفتر خاطراتش می چسباند. او نگرانی هایش را در دفتر خاطراتش می نوشت. برای همین، دفتر خاطراتش یک دفتر کاملاً خصوصی بود. او باید از دفتر خاطراتش مراقبت می کرد. او باید دفتر خاطراتش را جایی می گذاشت که هیچ کسی آن را نبیند. چون اگر می دیدند، کنجکاو می شدند تا به آن دست بزنند.

یک روز، خواهر کوچولوی ستاره وارد اتاقش شد. او می خواست با ستاره بازی کند. او به ستاره گفت: «میای با هم یه قصه خوب بنویسیم؟ من که سواد ندارم. با هم فکر کنیم، اما تو بنویس!» ستاره از پیشنهاد خواهرش خیلی خوشحال شد. به او گفت: «آره عزیزم، حتما. برو از داخل کمد یک دفتر قشنگ بیار تا با هم یه قصه زیبا بنویسیم». خواهرش خوشحال شد و فوراً به سوی کمد ستاره رفت.

همینکه خواهرش به کمد نزدیک تر می شد، ستاره یادش آمد که داخل کمدش یک وسیه خصوصی دارد که نباید هیچ کس، حتی خواهرش، آن را ببیند. برای همین، فوراً دوید و جلوی کمد ایستاد. او گفت: «عزیزم! اینجا دفتری دارم که دوست ندارم کسی اون رو ببینه!». خواهرش گفت: «این همه دفتر داری. چرا اجازه میدی اون ها رو ببینم و بردارم، اما دوست نداری دفتر دیگه ببینم؟». ستاره گفت: «چون داخل اون دفتر، چیزهای خیلی خصوصی دارم. پس، لطفاً برو جای تخت تا من خودم یه دفتر بیارم.».

خواهر ستاره به حرف او گوش کرد. او سمت تخت رفت و ستاره یک دفتر برداشت. و بعد، با هم یک قصه نوشتند. خواهر کوچولو یک دختر بچه بانمک کشید. اما او بلد نبود لباس بکشد. برای همین، دختر بچه را لخت کشیده بود. ستاره چند مدارنگی قشنگ و خوش رنگ برداشت و جاهای خصوصی دختر بچه را رنگ زد و گفت: «پس بزار این قسمتی خصوصی رو رنگ بزنم!». و بعد، دوباره شروع کرد به رنگ زدن جاهای خصوصی.

صفحه بعد، خواهر کوچولوی ستاره یک پسر بچه کشید. این بار هم او را بدون لباس کشید. و بعد به ستاره نگاه کرد و گفت: «خواهر جونم! من یاد دفتر خاطرات تو افتادم. همون دفتری که اصلاً دوست نداشتی کسی اونو ببینه. فهمیدم بدن ما هم از دفترای زیادی درست شده. ایرادی نداره یه دفترایی رو مامان و بابا و خواهر و برادرمون ببینه. اما باید از دفتر خاطراتمون که خصوصیه مراقبت کنیم تا کسی نبینه!». و بعد، شروع کرد به رنگ کردن قسمت خصوصی بدن همون پسر بچه ای که کشیده بود. ستاره از این کار خواهرش خیلی لذت برد. او را بغل کرد و گفت: «بهت افتخار میکنم عزیزم!».

قصه در مورد اینکه کسی اجازه ندارد اندام خصوصی من را ببیند: سوالاتی که باید پرسید

سوالاتی که در پایان قصه می پرسید، اثربخشی قصه را افزایش می دهد. نبوغ خفته پیشنهاد می کند در پایان قصه این سوالات را از فرزندتان پرسید: «پدر ستاره به او چه قوی داده بود؟»، «چی شد که ستاره ناراحت شد و به داخل اتاقش رفت؟»، «اسم دفتر خصوصی که ستاره داشت و دوست نداشت هیچ کس حتی خواهرش آن را ببیند، چه بود؟»، «شما می دانید کدام قسمت های بدن تان، خصوصی است و هیچ کسی حق ندارد آن را ببیند و یا دست بزند؟».